**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی سَيِّدِنا وَ نَبِیِّنَاوحبیبه الهناأَبِی‌الْقَاسِمِ‌مُحَمَّد (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمْ )»

«صَلَّی اللَّهُ عَلَی وَ عَلی آلِهِالطاهرين سَيَّمَا بَقِيَّةَ اللَّه العظممَوْلَانَا حُجَّةَ بنِ الحَسَن عجل الله تعالي فرجه الشريف وَ لَعنةُ اللهِ عَلَی أعدائِهِم أجمَعينِ إلی قيامِ يَومِ الدّين.»

«السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ ‏ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ‏.»

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم »

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَاتَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»[[1]](#footnote-1)

عرض شد که در این آیه شریفه ده عنوان از عناوین کلی از دستورات واحکام الهی که میشود گفت از مطالب بنیادی و اساسی دین مقدس است ، در این آیه مورد توجه و عنایت قرار گرفته ؛ که عنوان اول نهی از شرک بود ، دعوت به توحید «أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» که شرک ُامُ الفساد است . همه ی مفاسد از همان شرک نشات میگیرد ، هم خلاف عقل است هم موجب ظلت و خواری ست . یک انسان موجودی را که ذاتا عدم است مخلوقی که در ذات خود هیچ و پوچ است آن را در سرنوشت خود موثر بداند خلاف عقل است. مخلوقی که در ذات خودش عدم است تا از خارج به او مدد نرسد حیاتی ندارد وجودی ندارد آن را منشا اثر دانستن خلاف عقل است و هم تزلل می آورد که انسان در مقابل مخلوقی مثل خود تزلل کند.خواریست ! شرک موجب ذلت و خواری انسان است و هم موجب‌تفرق‌وتشتت. هرکسی دنبال همان می رود که ان را معبود خود می داند و موثر در زندگیش می داند قعرا تشتت و تفرق پیدا می شود ؛ پس شرک هم خلاف عقل است ، هم موجب ذلت و خواری انسان است و هم موجب تفرق و تشتت اجتماعی ست . حالا توضیحات داده شده ذیل این جمله .

 بعد هم عنوان دوم احسان به والدین اینم عرض شد .

عنوان سوم نهی از فرزند کُشی بر اساس ترس از فقر.

عنوان‌چهارم‌ارتکاب‌فواحش:«مَاظَهَرَمِنْهَاوَمَابَطَنَ»[[2]](#footnote-2) به‌سمت‌گناهان‌وزشتکاریهارفتن. که این هم توضیحش عرض شد.

«وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» آدم کُشی ، قتل نفس ، مگر انجایی که شرع مقدس اجازه می دهد ؛ آدم کُش باید کشته شود یا کسی که مفسد است ، مفسد فی العرض ، محارب باید کشته شود یا کسی که مُرتَد شده با موازینی که دارد واجب القتل است . آنجایی که شرع مقدس تجویز کرده بسیار خوب ، آنجایی که نیست «لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ»[[3]](#footnote-3) .

عنوان ششم مسئله مال یتیم بود « لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَن» در مال یتیم تَعدی نکنید ، نزدیکش نشوید مگربه‌عنوان‌اصلاح‌باشد. بله کسی بخواهد مال یتیم را محافظت کند ، اصلاحش کند ، منافع تامین کند بسیار خوب ؛ آن هم روی حدی که شرع مقدس معین‌کرده«لَاتَقْرَبُوامَالَ‌الْيَتِيم» [[4]](#footnote-4)

 گاهی به ذل برسد که حالا مسئله مال یتیم خوردن نادرا پیدا می شود این مسئله خیلی عمومی ای نیست که مثلا بگیم خیلی ها گرفتارند ولی اگر تحلیل کنیم می شود گفت خیلی ها گرفتارند ! ممکن است کسی از آن که غصب کرده یتیم نیست مال کسی را گرفته ، خانه ای را مصادره کرده ، مغازه ای را گرفته اند، کارخانه ای ولی او مرده منتقل به وارث شده الان مال وارث است که شما تصرف می کنید چه بسا پنجاه سال شصت سال شما در خانه ای بنشینید که مال وارث است ولو اینکه از آنکه گرفته اید بزرگ بوده کبیر بوده و صغیر نبوده ولی شما گرفته اید تصرف کرده اید او رفته به وارث منتقل شده زندگی ! شما الان در اشتغال حق وارث هستید چه بسا انسانی پنجاه سال شصت سال در خانه ای بنشیند که مال وارث است مال یتیم است ، در مغازه ای کاسبی کند که مال یتیم است ،در کارخانه ای کار کند که مال یتیم است ذمه اش مشغول به پول هایی است که مال یتیم است پس اینطور نیست که حالا بگیم که مال یتیم فقط آنجایی است که یک بچه ای پدرش مرده و اینم ازش گرفته این کم پیش میاد چه بسا در زندگی ماها پیش نیامده باشه ولی همین ماها ممکن است از تصدی تعدی کرده باشیم به اموال بزرگسال ها و آن ها رفته اند و منتقل شده به وارث یتیم و من هیچ در باکم نیست اصلا ، اعتنایی به آن ندارم ! خانه ام مال یتیم ، مغازه ام مال یتیم ،کارخانه ام مال یتیم،ذمه‌ام‌مشغول‌به‌حق‌یتیم. پس مسئله مهم است که قرآن هم تکرار دارد در مواضع متعددی حتی با کلمه تقربوا هم ذکر می کند ممکن است مقدماتش بنظر شما یتیم نیست اما همین کم کم شما را به تصرف در مال یتیم برساند نزدیکش نشوید! « لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَن»[[5]](#footnote-5)

و بعدش هم عنوان کَیلُ الوَزن بود که عرض شد رعایت کنید در معاملاتتون ، در وزن و پیمانه وفا کنید

حق وعود را زیاد نگیرید مردم را کم بدهید «أَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ»[[6]](#footnote-6) ممکن است گاهی کم انسان دقت کند مراقبت کند ولی بازم گرفتار بشود آن عیبی ندارد هرچه هم دقت کند ممکن است باز کم و زیاد شود «لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»[[7]](#footnote-7) بله ما از هرکسی در حد وسعش می خواهیم حالا اگر زیاد دقت کرد و مراقبت کرد و ولی باز هم کم و زیاد شد قابل عفوه . «لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»

عنوان دیگر «وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا »[[8]](#footnote-8)در سخنتان هم رعایت عدل کنید، عادلانه رفتار کنید ،عادلانه سخن بگویید این هم باز هفته پیش توضیحش عرض شد.

« وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَی»[[9]](#footnote-9) ولو اینکه خویشاوند شما باشه ، ممکن است جوری حق را بیان کنید به ضرر فرزندتان تمام شود خب باشه ! حق را رعایت کنید هرچند به زیان فرزندتان باشد، به زیان خویشاوندتانتان شد ! به قول اصطلاح امروزی ضوابط را بر روابط ترجیح بدهید ظوابط حاکم باشد نه روابط ! فلان ادم دوست من است ،رفیق من است فامیل من است اینها رعایت نشود «إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا » سخن که میگویید عادلانه باشد ! چقدر دقیق است که عرض شد که آن که مافع نفس است در نفس آدم در قلب آدم پیدا می شود انحراف کجی باشد ولو اینکه در مقام عمل نیامده چون استقرار در نفس پیدا کرده ظلمت در قلب ایجاد می کند همان مجازات دارد محاسبه دارد.

نقل شده در روایتی از امام صادق (ع) ظاهرا که در بنی اسرائیل قاضی ای بود آدم خوبی بود خودِ مسئله ی قضاوت خیلی خظرناکه در شفیر جهنم قرار گرفته اندکی بلغزد افتاده در میان جهنم . این قاضی بود عادل هم بود مرد درست و حسابی ای بود بعد وقتی از دنیا رفت زنش خواست برای اخرین بار او را ببیند غسل دادن کفن براش پوشاندن خواست ببیند آمد کنار زد کفن را دید که یک کرمی افتاده روی بینی او و خیلی وحشتناک می خورد بینی او را ترس او را برداشت و چیزی نگفت و به کسی هم اظهاری نکرد . آمدند و برداشتند بردند دفن کردند. شب وقتی او را در خواب دید گفت که ترسیدی از آن کرمی که روی بینی من بود؟ میدانی برای چه بود؟! یک روزی برادر تو با کسی برای مخاصمه آمدند مرافعه پیش من آمدند من تا چشمم به برادر تو افتاد در خاطرم اینجور گذشت که جوری بشود که این حاکم بشود در این محاکمه در این مرافعه ، به نفع او تمام بشود همین مقدار که جلب رضایت تو شده باشد مثلا . که برادر تو حاکم شده باشه که رضایت تو تامین بشود . این در ذهنم گذشت بعد وقتی که اقامه ی دعوا شد و بینه و اینها اقامه شد دیدم حق با او بوده واقعا هم حق هم با او بوده نه اینکه باطل بوده حق با او بوده اما بخاطر همین که قبل از مرافعه به ذهنم آمده که خدا کند که به نفع او باشد همین مقدار مرا مجازات کردند و آن کرمی که رو بینی من افتاده بود در اثر همین فکری بود که در مغزم خطور کرده بود . حالا انقدر دقت داره مسئله !

«إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَهّ»[[10]](#footnote-10) پس مسئله دقیق است . « إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى» حتی اگر خویشاوندان شما هم باشند حق را بگویید طبق حق عمل کنید و هرگز رابطه در نظر نگیرید .

«وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا»[[11]](#footnote-11) این هم ظاهرا عنوان دهم است «وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا» وفا به پیمان داشته باشید . پیمان شکن نباشید . عهد خدا را وفا کنید . عهد هم چند جور است ، گاهی عهدیست که خدا با انسان دارد ، عهدیست که انسان با خدا دارد ، عهدیست که مردم با مردم دارند . عهدی که خدا با انسان دارد عهد عبودیت است عهد اطاعت !

در سوره یاسین میخونیم « أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ« [[12]](#footnote-12)

«ای فرزندان آدم من از شما پیمان نگرفته ام ،از شما عهد نگرفته ام با من عهد بسته اید که بنده من باشید بنده شیطان نباشید دشمن شماست راه مستقیم عبودیت من است»

در سوره یاسین اشاره به این عهد شده در سوره اعراف می خوانیم «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ الُوا بَلَى شَهِدْنَا »[[13]](#footnote-13) ما در یک عالمی از شما پیمان گرفته ایم حالا اون عالم چه عالمیست فعلا مجال توضیح این آیه نیست همین مقدار از آیه می فهمیم که یه عالمی بوده قبل از عالم طبع آنجا از ما عهد گرفته اند پیمان گرفته اند حتی خود ما را به خود ما نشان داده اند « وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ » خود ما را شاهد بر خود قرار داده اند . یعنی عالمی بوده در آنجا ما شعور داشته ایم قابل مخاطبه بوده ایم قابل مکالمه بوده ایم از ما سوال کردند و ما جواب داده ایم گفته است « ألستُ و ربکم؟» «من خدای شما نیستم؟» با این واقعیتی که می بینید خود را؟ « قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا» «انها هم گفتندکه بله» ما شاهد مطلبیم که تو ربی ما عبدیم ، ما فقیریم تو غنی ای ، ما عاجزیم تو قادری ، ما مرده ایم تو زنده ای ،اقرار کرده ایم که روز قیامت نگویید« اَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِين[[14]](#footnote-14) « ان روز نگویید که ما خبر از ماجرا نداشته ایم. حالا عالمی بوده آن عالم ، عالم زر است که از صلب آدم همه ی فرزندان او را تا قیامت بیرون اورده اند و به صورت خاصی قابل درک و شعور بوده اند که پیمانِ الست عالم زر و پیمان الشقِ؟ یا خیر منظور عالم فطرت است؟ در فطرت هر انسانی این گرایش به معبود هست . در عالم فطرت از ما پیمان گرفته اند احتمالش هست... حالا عرض شد مجال توضیح این آیه نیست. احتمالش هست عالم زر و پیمان الست یا عالم فطرت! در نهجه البلاغه موید این داریم که در فطرت «بَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ«  [[15]](#footnote-15) که از این جمله استفاده می شود اون میثاق و اون پیمان در عالم فطرت بوده که انبیا امده اند مردم را به همان پیمان فطری متوجه کنند به هر حال این مقدار مسلم است که از ما پیمان گرفته اند حالا پیمان در عالم زر یا در عالم فطرت از ما عهد بندگی گرفته اند بعد هم خودش هم وعده ی مغفرت هم داده : شما به من وعده داده اید که بنده باشید من هم به شما وعده داده ام ، وعده ی رحمت ، مغفرت وجنت « وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ »[[16]](#footnote-16) « وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ »[[17]](#footnote-17) وعده ی مغفرت داده ما با او عهد بندگی بسته ایم او هم با ما عهد مغفرت و رحمت بسته و فرموده « أوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکمْ »[[18]](#footnote-18) حالا شما به عهد خود وفا کنید که من هم به عهد خود وفا میکنم . شما بنده باشید من هم خالقی رحیم و کریم و دارای جنت خواهم بود . پس این عهدیست میان خدا و انسان .

عهدی هم انسان با خدا دارد همان که داریم در فقه هم فرموده اند که : نذری می کند انسان ، عهدی می کند با خدا قسم می خورد که این سه عنوان فقهی داریم شرایط خاصی هم‌داردوصیغه‌ی‌خاصی‌هم‌دارد.

نذر صیغه ی مخصوصی دارد تا ان صیغه اجرا نشود ، نذر منعقد نمی شود ،قسم منعقد نمی شود ، عهد منعقد نمی شود «عاهَة الله » صیغه ی عهد یا «الیه عهد الله» صیغه ی عهد به هر حال این سه عنوان شرایط خاصی دارد که اگر منعقد شد عمل به او واجب است و اگر نشد کفاره دارد . این هم عهدی که انسان با خدا دارد.

عهدی که مردم با هم دارند ، پیمان هایی دارند مردم قرار هایی‌دارنددرمعاملاتشان. آیا شرط های ابتدایی واجب الوفا است؟ یا در ضمن عقد لازم واجب الوفا است؟ در ضمنِ عقدی که لازم است با هم قرار بگذارندکه اگر من تخلف کردم فلان مبلغ دادنی باشم مثلا که تو مردم هم هست قرارهایی میگذارند. این ها اگر درضمنِ عقد لازم باشد واجب الوفاست، اگر ابتدایی باشدضمن عقد لازم نیست و حل اختلافه که آیا واجب الوفا هست ؟ یا واجب الوفا نیست؟ به هر حال ما روابط زیادی داریم مسئله ی پیمان چون وفا به پیمان شرف انسان است کرامت انسان است ، انسانی که قول می دهد عمل نمی کند این به شرافت خود لطمه میزند به کرامت روحیش خدشه وارد می آورد سلب اعتماد می شود. اگر بنا شود همه ی مردم هی قول بدهند عمل نکنند وعده بدهند وفا نکنند خب سلب اعتماد می شود دیگه مردم به هم اعتمادی ندارند اطمینانی ندارند . تو مردم اگر اعتماد و اطمینان از بین برود مختل می شود زندگی اصلا فساد و تلاشی پیدا می شود در زندگی جامعه بشری. روایت زیاد داریم که « ثَلاَثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقاً  » عجیبه اینگونه روایات! هرکس این سه تا را داشته باشد منافق است : وآنکه روزه بگیر و نمازخوان باشد« ثَلاَثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقاً وَ إِنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ »[[19]](#footnote-19) ولو آدم نمازخوانی هست ، روزه بگیر هست واقعا بقول خودش مسلمانِ خود را مسلمان هم می داند اما این سه تا را دارد این منافق است « ثَلاَثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقاً وَ إِنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ » این سه تا « مَنْ إِذَا اُئْتُمِنَ خَانَ وَ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ » [[20]](#footnote-20)آن کسی که امانت به او سپرده می شود خیانت می کند ؛ کسی که به او امانت می سپارد ، خدا بداند چه کلاه برداری هایی می شود در میان این مسلمانان چه کارها می کنند انسان حیرت می کند اصلا که اینها کلاس دیده اند آموزش دیده اند در اینگونه مطالب دزدی ها و کلاه برداری ها اونوقت مسلمان هم هستند و نمازخوان هستند روزه بگیر هستند جلساتی دارند اینجا به بعد دیگه منافقه.

 « ثَلاَثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقاً وَ إِنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ مَنْ إِذَا اُئْتُمِنَ خَانَ وَ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ » وقتی حرف میزنه دروغ میگه ، وقتی وعده مخیده خلف وعده میکنه ، چقدر تو مسلمان ها هست این ها ! اونوقت ما چجور باشیم که واقعا مسلمانی هستیم که خدا می پسندد ، پیغمبر می پسنده، امام زمان می پسنده ، یه منافقن ! حتی درباره ی کفار به قدری دین مقدس در مسئله ی وفا به وعده اهمیت داده که عهد ها را محترم بشمارید... کفار اگر با مشرکین هم شما پیمانی بستید وظیفه دارید به پیمان خود وفا دار باشید ! خود قرانِ « إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ »[[21]](#footnote-21) همان مشرکینی که مهدور و الدم اند ، ارزش انسانی ندارند در فراحتی « فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ»[[22]](#footnote-22) همان ها با آن شرایطی که باید کشته بشوند در عین حال اگر با شما پیمانی بستند « إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ » « فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ» اگه با مشرکین پیمانی بستید وظیفه دارید به اون پیمان وفا کنید تقوا اینه : «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»[[23]](#footnote-23) چون خدا متقین را دوست دارد شما اگر به پیمان وفا دار باشید متقی هستید حتی با کفار و مشرکین. در پیمان حدبیه می دانیم که وقتی در سال ششم هجرت او رسول اکرم با مسلمان ها به قصد عمره از مدینه حرکت کردند به مکه بروند و اولین باری بود که بعد از حجرت میخواستن به مکه بروند برای عمره . رسیدند در حدیبیه مشرکین سر راه بر ایشان گرفتند ، امدند سر راه مانع شدند خب هنوز قدرت دست انها بود در مکه خب حالا جمگ بشود خونریزی بشود رسول اکرم صلاح ندیدند که مقاومت کنند و کار به خونریزی و جنگ برسه این بود صلح کردن که اونسال برگردن به مدینه سال بعد بیان با شرایطی چجور اسلحه بیاورن چجور بمانن شرایطی شد که اونسال برگردن سال بعد بیان . پیمانی بسته شد و هردو طرف امضا کردند مسلمین و مشرکین . در ان پیمان قرار این شد که اگر چنانچه در این مدت از مکه از مشرکین کسی پناهنده شد به مسلمان ها نپذیرند حق ندارند بپذیرند باید برگردن به مکه اما اگر از مسلمان ها کسی رفت به سمت مشرکین انها بپذیرند خب این بحث به ظاهر به ضرر مسلمان ها بود که اگر از اونها امدن اینا نپذیرن اینها اگه رفتن بپذیرن خب این قرار داده شد امضا شد بعدش ابورافع اون میگه من از طرف مشرکین مامور شدم پیامی ببرم برای مدینه به پیغمبر اکرم امدم به مدینه به حضور پیامبر اکرم تارسیدم تا نگاه به چهره ی ایشان کردک و کلمات او را شنیدم مجذوب شدم و نور ایمان بر قلبم تابید گفتم من با دیدن حق و شنیدن حق دیگه برگردم تو مشرکین این درست نیست گفت یا رسول الله من مومن شدم مسلمان شدم حالا من دیگه برنمیگردم پیش مشرکین گفت نه باید برگردی چون ما پیمان بسته ایم با مشرکین اگر کسی از اونها پیش ما امد برگردانیم نپذیریم من نمی توانم خلاف پیمان عمل کنم برگردو بعدا اگر دوباره خواستی امدی می پذیریم. این نشون می دهد که تا چه مقدار دین مقدس برای وفای به پیمان و وفای به عهد دقیقه. مولای ما علی (علیه سلام ) در نهجه البلاغه جمله ای دارند ، که انجا می فرمایند:

«  لَقَدْ أَصْبَحْنَا» خبلی گله دارند شکایت دارند از مردم زمان خودشان

 «وَ لَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدِ اتَّخَذَ أَکثَرُ أَهْلِهِ الْغَدْرَ کيْساً »[[24]](#footnote-24) امّا امروز در محيط و زمانه اى زندگى مى كنيم كه بيشتر مردم حيله و نيرنگ را، زيركى مى پندارند.

ما چه کنیم در زمانی واقع شده ایم که اکثر مردم مکر و حیله را زرنگی حساب می کنند ، زیرکی می دانند .

«قَدِ اتَّخَذَ أَکثَرُ أَهْلِهِ الْغَدْرَ کيْسا **وَ نَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحِيلَةِ**»[[25]](#footnote-25) كه بيشتر مردم حيله و نيرنگ را، زيركى مى پندارند، و افراد جاهل آنان را اهل تدبير مى خوانند.

مردم نادان هم این ها را ادم کاردان حساب می کنند زیرک حساب می کنند هشیار حساب می کنند.

 « **مَا لَهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ »** خدا بكشد آنها را **.** خدا بکشدشون چرا نمی فهمند؟

**«قَدْيَرَى‌الْحُوَّلُ‌الْقُلَّبُ‌وَجْهَ‌الْحِيلَةِ»** چه بسا شخصى تمام پيش آمدهاى آينده را مى داند، و راه هاى مكر و حيله را مى شناسد.

 « **الْحُوَّلُ الْقُلَّبُ»** یعنی آدم کاردان زیرک که خودم هستم من می دانم راه چی هست خوب می دانم چکار کنم که پیش ببرم بنده در سیاست زمان پیش ببرم خوب می دانم **«قَدْ يَرَى الْحُوَّلُ الْقُلَّبُ وَجْهَ الْحِيلَةِ** » می دانم خوب چجور مردم را بفریبم از چه راهی وارد بشوم چجور بکشم چجور زندانی کنم چجور اموال بگیرم می توانم کارم به پیش برود اما :

**« وَ دُونَهَا مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ »[[26]](#footnote-26)**  ولى امر و نهى پروردگار مانع اوست**.**

ولی سر راه من مانعی هست اون مانع خداست امر خدا نهی خدا ، ایمان من ، ایمان من صد راه منه من نمی توانم انچه را که می دانم از چه راهی حیله گری کنم ، بکنم .

**« مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ فَيَدَعُهَا رَأْيَ عَيْنٍ بَعْدَ الْقُدْرَةِ عَلَيْها »**[[27]](#footnote-27) و با اينكه قدرت انجام آن را دارد آن را به روشنى رها مى سازد .

با اینکه می توانم و میبینم و خوب روشنِ بر من نمیکنم چون خلاف گفتار خداست اما اون دیگری که معاویه منظورشون بود:

**« يَنْتَهِزُ فُرْصَتَهَا مَنْ لَا حَرِيجَةَ لَهُ فِي الدِّينِ »[[28]](#footnote-28)** امّا آن كس كه از گناه و مخالفت با دين پروا ندارد از فرصت ها براى نيرنگ بازى، استفاده مى كند.

ادمی که بی ایمان است و پابند به چیزی نیست او از فرصت ها استفاده میکنه او از هر فرصتی ولو اینکه برخلاف گفتار خدا و رسول باشه عمل میکنه.

**« واللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدْهَى مِنِّي »** سوگند به خدا، معاويه از من سياستمدارتر نيست **.**

به خدا قسم معاویه از من زیرک تر نیست.

**«وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ»**[[29]](#footnote-29) امّا معاويه حيله گر و جنايتكار است .

و ادم فاجریه ادم فاسد و بی ایمانیه ، او کار را هرچه که باشد به نفع خود انجام می دهد.

**« وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَى النَّاسِ »**[[30]](#footnote-30)اگر نيرنگ ناپسند نبود من زيرك ترين افراد بودم**.**

اگر مسئله ی اینکه مکر و قدر و حیله این برخلاف گفتار خداست من از زیرک ترین مردم حساب می شدم. یعنی به این معنا زیرکی که شما می گویید من از زیرکترین حساب میشدم . یعنی مانع اینه که آیه فرمود:

**«**اِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا **»**[[31]](#footnote-31) کسانی که پیمان الهی و سوگند های خود به نام مقدس او را به بهای ناچیزی میفروشند.

مردمی که عهد خدا را قسم هایی می خورند دروغ برای اینکه به منافعشون برسند اینها بدانند روز قیامت :

**«** أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ **»**[[32]](#footnote-32) «انها بهره ای در اخرت نخواهند داشت.»

هیچ بهره ای نخواهند داشت .

**«**لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ **»** تهدید عجیبیه !

**«** لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْيَوْمَ الْقِيَامَةِ**»** و خداوند با انها سخن نمی گوید و به انان در قیامت نمی نگرد.

خدا ان روز با این مردم صحبت نخواهد کرد نگاه به انها نخواهد کرد چون کسی از کسی بدش بیاد نگاه به او نمی کند با او حرف نمیزنه .

 «وَلَا‌يُزَكِّيهِمْ‌وَلهم‌عذابٌ‌ألیم»

و انها را از گناه پاک نمی سازد و عذاب دردناکی برای انهاست.

عذاب دردناک دارند. خب این قران هست برای ما دیگه و چقدر تو مسلمان ها چقدر پیمان ها زیر پا نهاده می شود پیمان با خدا پیمان با مردم چقدر قسم ها می خورند برای اینکه به منافع مادی برسند . امام باقر (ع ) سلام فرمودکه :

[[33]](#footnote-33) « إيّاكم و اليمين الفاجرة »

بابا بپرهیزید انقدر قسم نخورید.

  « لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُم[[34]](#footnote-34)   »

خدا را در معرض قسم قرار ندید برای منافع مادیتون این قسم های دروغ زندگی شما را متلاشی می کند.

»إنَّهاتَدَعُ‌الديارمِن‌اهلهابَلاقع« [[35]](#footnote-35) شهرها را ویران می کند، بی سروسامانی ها پیش می اورد، پریشانی ها، خب یه قسمت عمده ای از پریشانی ها و بی سروسامانی ها و بدبختی ها مربوط به همینِ که اعتقادات دینی ما زیر پا نهاده می شود به مقدسات دینی ارزش قائل نمی شویم بسیاری از بدبختی ها از این قبیله که امام باقر (ع) می فرمایند: «تَدَعُ الديارمِن اهلها بَلاقع »

فرمود : » مَن اَجَل الله«  کسی که خدا را بزرگ بشمارداز قسم خوردن ، قسم یاد نکند ولو اینکه خیلی منفعت گیرش میاد بخاطر این منفعت خدا را بزرگ بشمارد قسم نخورد خدا بهتر از اون بهش میده .

 «َ أعْطَاهُ اَللَّهُ خَيْراً مِمَّا ذَهَبَ مِنْهُ »[[36]](#footnote-36) اگه از دستش رفته در اثر قسم نخوردن به احترام خدا ، خدا بهتر از اون بهش میده.

امام سجاد (ع) یکی از همسرانشون معلوم شد که ناصبیه سنی ناصبیه از خوارجه! طلاق دادند ، مهرشم چهارصد دینار بود ظاهرا یا درم ، دادند ولی اون زن چون کینه داشت نسبت به اهل بیت (ع) ادعا کرد که من مهرم را نداده اند به من پیش قاضی حاکم رفت که امام سجاد (ع) مهر مرا نداده خب ایشان تشریف فرما شدند در محکمه وفرمودند که من دادم من بدهکار به او نیستم . خب قاضی گفت : رو موازین شرعی ظاهرا باید اینجور عمل کنیم اون خانم باید بینه بیاورد که نداره ، شاهد بیاورد که نداره . شما هم که منکر هستید که من بدهکار نیستم باید قسم بخورید دیگه! میزان قضاوت اینجوریه  " البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر" [[37]](#footnote-37) باید مدعی بینه بیاورد و منکر قسم بخوره . حالا شما قسم بخورید که بدهکار نیستید بعد در حق شما حکم صادر میشه . به اینجا که رسید مطلب امام به فرزندشان فرمود که برخیز و چهارصد دینار بیار اینجا. او عرض کرد اقا شما که بدهکار نیستید! گفت بله چون قسم باید بخورم من خدا را بزرگتر از این می دانم که برای چهارصد دینار قسم بخورم. نه این ضرر را متحمل می شوم ولی احترام قسم نگه می دارم.

اینا درس الگوست دیگه . چقدر خسته کننده است ، درد اور او زندگی ای که درش همه چیز ارزش دارد جز خدا ، همه چیز محترمه همه چیز مقدسه جز خدا. امام فرمود که : »یبتدی به ضمه اندهو یرجو الله کذب العظیم«

ادعا می کند که من خدا را دوست دارم امیدوار به خدا هستم اما دروغ میگه . به خدا قسم دروغ میگه ! یعنی این کسی که ادعا می کند که من محبت دارم به خدا اولیا و خدا تا چه میزان؟ اونجا که منافع مادی رو بیاد دیگه خدا و اولیا عقب رفته ان. حالا به هر حال در این ایه شریفه که خیلی هم ادامه داده نشود فرمود : » وَ به عَهدِ الله اوفُوا «[[38]](#footnote-38) نسبت به عهد خدا وفا دار باشید. جمله ی اخرش که تمام میشه »وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا« تقریبا میشه گفت جمع بندی تمام این عناوین در ایه اخر : » وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ «[[39]](#footnote-39) راه مستقیم من همینه ! ازش پیروی کنید . یعنی همین دستورهایی که دادیم همونی که گفتیم : مشرک نباشید ، موحد باشد ، در گفتار عادل باشید، در رفتار عادل باشید ، به مال یتیم نزدیک نشوید ، فواحش نزدیک نشوید ، عهد وپیمان را وفادار باشید این صراط مستقیم است ، »فَاتَّبِعُوهُ «ازهمین راه بیایید »وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ«  راه های دیگه ای هم هست مراقب باشید این راه های دیگه انحرافیه شما را گمتان نکند » فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ« کم کم شما را از راه حق منحرف می کند» “اَلْيَمِينُ وَ اَلشِّمَالُ مَضَلَّةٌ وَ اَلطَّرِیقُ اَلْوُسْطَى هِيَ اَلْجَادَّةُ «[[40]](#footnote-40) «چپ و راست گمراهیه مراقب باشید .» در زندگی شما راه های زیادی پیش پا گذاشته می شود . صراط مستقیم باریک هم هست . ادم زبان خودش را منظم کند رفتار خود را مودب کند خب مسلما مشکله ازشمشیر برنده تره از مو نازک تره ولی چاره ای نیست باید برویم چون روزی خواهیم رسید به اون جسمی که سر جهنم کشیده شده، الان زندگی دنیای ما همان جهنمه که دین روش کشیده شده . این دین صراط مستقیمی ست الان روی زندگی ما کشیده شده . زندگی ما شهوت الوده جهنمه ! جهنم همون اتیش داره شعله داره دیگه در زندگی شعله ها می کشه ، چشم ما را می گیره ، زبان ما را می گیره و دامن ما را می گیره تمام این ها شعله های جهنمیست که الان برخواسته و ما روی این متن جهنم داریم عبورمی کنیم از صراط مشکله « إذا قُلتُم عَدلوا» مشکله « أوفُوا الکیلَ بِالمیزان بِالقِسط » مشکله« لا تَقرَبوا الفَواحِش ما ظَهَر» قطعا مشکله چاره ای نیست « أنَّ هذا صِراطی مُستَقیمافَاتَّبِعواهُ » راه همینه از راه کج نشوید «لا تَتّبِعوا السُّبُل فَتَفَرَّقَ بِکُم سَبیلِه» خب چه میشود که از این آیات قرآن خوانده میشود؟ خب ماهم هدف ما همینه که برنامه های دینی تکرار بشود و هر چند هم که تکرار خوبه. گاهی گفته میشود که حرف نو بزنیم حرف تازه بزنیم و هم گوینده میخواهد درش حرف تازه بزند هم شنونده و گاهی حرف تازه بی اساس میشه گاهی جالب هست خیلی حرفهای تازه هست نوهست اما اساس ندارد. ولی خب جالب هست خیلی خب تازه هست دیگه ولی اساس ندارد مطلب بی اساس هر چقدر هم تازه و جالب این فایده ندارد اثر ندارد توجه جلب میکند ولی موثر نیست ولی حرف اساس دار هر چند هم تکرار بشه باز موثره حرف اساس دار تکرار بشه. خب بشه باز موثره چون تکرار و واقعیم نیست برای اینکه ممکنه یک مطلبی از یک گوینده ای موثر نباشه همون مطلب از گوینده ای دیگر موثر باشد و لذا این مطلب در گوش این شنونده اثر نکند ولی در گوش اون شنونده اثر بکند ممکنه. همین مطلب در فلان زمان موثر نباشه ولی در این زمان موثر باشه فلان مطلب در فلان مکان بی اثره ولی در اون مکان زود اثره اینها تکرار در واقع نیست حرف اساس دار که قرآن است ولو از قران که بیشتر اساس دار نداریم که حرف اساس دار موثره ولو مکرر باشه باید تکرار بشه اینقدر تکرار بشود تا تحقق پیدا بکند تا محقق نشده تا پیاده نشده در زندگی مردم هنوز تازه است هی بگوید دروغ نگویید تا دروغ نگفتن برما سنتی نشده تازه است و تو مردم دروغ گو همیشه تازه است، میگیم مردم دروغگو دروغ نگویید این دروغگویی بر شما خطردارد، جهنم دارد. مردم امانتدار باشید، تا مردم خائن اند گفتن این جمله تازه است البته تحقق پیدا نکرده، چون همین آیات بود که تکون داد مدینه را، همین چند آیه بود. مدینه در حال کفر بود و یک جمله فقط شنید «أسدِ بنِ ضُراره» این مردی بود که در مدینه جزء طایفه خزرج بود دو طایفه بودن در مدینه همیشه با هم جنگ داشتند اوث و خَزرج کانون اوباش جنگ بود مدینه، هر چند وقتی به همین می پریدند و اموال غارت می‌شد و نوامیس هتک میشد خونها ریخته میشد «أسد بن ضُراره» از خزرج آمد به مکه در همون وقتی بود که تازه رسول اکرم مبعوث شده بود دعوت می‌کرد. مردم را آمد به مکه تا این که کمک بگیرد از اهل مکه در جنگ شان با قبیله اوث رفت به خانه ی ربیعه که از سردمداران مشرکین بود رب به او گفت که آمده ام از شما پیمان حمایت بگیرم، به ما کمک کنید که با طایفه اوث در جنگیم او گفت که اولا راه ما با شما دوره فاصله زیاده از مکه تا مدینه و ثانیاً برای ما یک گرفتاری پیش آمده که الان مجال نداریم به شما کمک کنیم اون چیه اون گرفتاری گفت یک کسی در میان ما ظهور کرده که ادعا می کند من پیغمبرم از جانب خدا مبعوثم کتابی آورده و مردم را اختلاف توشون انداخته در بین شان در خانواده‌ها تفرقه انداخته جوانان از خانواده ها جدا شده اند زنها از مردها جدا شده گرفتاری پیش آمده برای ما گفت تا این مطلب را ذهنش آمد که ما در مدینه می شنیدیم از اهل کتاب و یهود کسی از مکه ظهور خواهد کرد و پیغمبر خواهد بود و از مکه به مدینه هجرت خواهد کرد نکند این همان باشد گفت حالا اون کجاست کی هست گفت او برای ما شناخته شده است او پسره «عَبدُالله بنِ عَبدُالمُطَّلبه» از جهت خانوادگی شناخته شده است از همه جهت ولی خب این ادعا را کرده و تفرقه انداخته گفت می‌شه من او را ببینم گفت بله ولی منتها ما در غیر موسم عمره و حج اون ها را در شعب به ابی طالب محصور کرده‌ایم قطع رابطه کرده ایم او را با هوادارانش فقط موسم حج که میشود چون امنیت برقرار می شود و ماه رجب که موسم عمره است جنگ تعطیله و امنیت است میاد بیرون در میان مردم حرف خودش را می زند و حالا آمده و در حجر اسماعیل هم مینشیند پای کعبه، الان چون امنیت در مکه برقراره او آمده گفت پس من او را ببینم گفت برو او را ببین ولی با او حرف نزن اگر حرف او به گوشت برسد تو را جذبت میکند آدم سحار عجیبیه با هر که صحبت می کند او را به خود جذب میکند و لذا من صلاح نمی‌دانم با هم حرف بزنی فقط ببین گفت بالاخره من برای طواف که باید بروم چون طواف را که مشرکین داشتند گفت طواف که باید بروم تو می گویی در حجر اسماعیل نشسته خب او حرف می‌زند چطور میشود که من نشنوم گفت پنبه به گوشت کن تا که حرفش به گوشت نرسد این کار رو هم کرد مقدار زیادی پنبه در گوشش کرد که صدا نشنود بعد رفت داخل مسجدالحرام شد طوافش را شروع کرد در طواف اول که رسید به حجر اسماعیل دید بله کسی نشسته که مردی میانسال هست که اطرافش هم جمعیتی نشسته اند حرف می زند نگاه کرده بود به او تا چهره رسول اکرم را دید یه نورانیتی در قلبش افتاد و گرایشی به او پیدا کرد ولی خوب راه عبوری به او نمی داد و رد شد در طوف دوم که رسید باز نگاه کرد و پیش خود گفت این چه کار احمقانه‌ای است که من می کنم من از مدینه آمدم به مکه و چنین جریانی هست من با خبر نشوم بروم به شهر خود بپرسند چه خبر بود بگویم بی خبر که بده خوبه که من بروم با او صحبت کنم خوب بیخود گفته من پنبه به گوش خود کنم پنبه ها را بیرون کرد و آمد رسید گفت «أن إن صَباحا» وقتی به هم می رسیدند صبح بخیر مثلاً به هم می گوییم گفت «أن إن صَباحا» رسول اکرم نگاهی به او کرد و فرمود بیا جمله ای به تو یاد بدهم بهتر از اینه بعد از این هر وقت رسیدی بگو «ألسَّلامُ عَلیکُم» گفت « سلامٌ علیکُم» اومد نشست بعد گفت آقا من غریبم از مدینه آمده ام و شنیده ام که شما دعوایی دارین هدف شما چیه و به چه دعوت میکنید شروع کردند و فرمودند که من از جانب خدا مبعوثم که با بت پرستی مبارزه کنم با شرک مبارزه کنم دعوت کنم به توحید، وحدانیت معبود و رسالت خودم و پیام خدا را برسانم بعد گفت از اون آیاتی که دارید برای من بخوانید همین آیات را خواندند «قُل تَعالوا أتلُوا ما حرَّمَ رَبَّکم عَلیکم أن لا تَرقُبوا شَیبا» شروع کرد به خواندن پیغمبر اکرم این سه تا آیه را خواندن او هم که گوش می داد دید الفاظ الفاظی بسیار عالی و جذاب محتوا هم بسیار بلند، مطالب درست و حسابی و عقل پسند، او با شرکت مبارزه می کند، دعوت می‌کند به عدل و قسط در رفتار و گفتار، از زشتکاری ها منع می کند «لا تَقرَبُوا الفَواحِش» «لا تَقرَبُوا مالَ الیَتیم» «أوفوا بِالکِیلِ وَ المیزان بَالقسط» «وَ البِعهدِ الله أوفوا» دید که همه اینها درسته یعنی مطالبی است که بخواهد یک جامعه ای و یک زندگی کند و ترقی کند همین مطالبه در جانش نشست همون جا گفت «أشهَدُ أن لا إلهَ إلَّا الله وَ أشهَدُ أنَّکَ مُحمدٌ رَسولُ الله» نور ایمان بر قلبش تابید مسلم شد و گفت آقا مدینه آمادگی دارند برای قبول دعوت شما و مبلغ میخواهند می توانید کسی را بفرستید که بیاید آنجا و همین آیات را که خواندید اینها را برای مردم بخواند و آنجا زمینه آماده است برای قبولی دعوت شما رسول اکرم هم جوانی را انتخاب کرده‌اند و آن جوان هم از اعیان و اشراف بود ولی از خانواده جدا شده بود به خاطر همان اسلام و ایمان و حتی لباس هایش هم کنده بود و یک لباس خیلی مندرسی پوشیده بود ولی جوانی با ایمان و خوش صدا هم بود در قرائت قرآن، او را انتخاب کردند «أسدِ بن عُمیر» را فرمودند او بیاید همراهتان آمدن مدینه و شروع کرد به دعوت و قرآن خواندن از همانجا پایه نهاده شد برای دعوت پیامبر اکرم و کسانی آمدن در مکه و دعوت کردند که به هجرت منتهی شد حالا همین آیات قرآنی که ما می خوانیم مدینه را منقلب کرد دل ها را دگرگون کرد پس چرا ما می خوانیم همین ها را، اما در دل‌های ما اثر نمی کند همین هاست این آیاتی که برای جامعه بشری زنده کننده است دلها را منور می کند زندگی را منقلب می‌کند و چرا دل های ما را دگرگون نمی کند چه شده «یَدَّعی بِا زعمِه‌ی إنَّه یَرجوا الله کَذبَ وَ العظیم»[[41]](#footnote-41) و آن مولای ماست که دروغ می‌گویند چه میشود کرد «ما لا یَتَقَرَّهُ یَرجِعُ فی عَمَلِه» چرا پس دیده نمیشود ادعا شان اثرش . ما اگر مدعی هستیم زن را دوست داریم، راست می‌گوییم صادقیم. اولاد را دوست داریم، صادقیم. پول دوست داریم، صادقیم. جاه، دوست داریم، صادقیم. ما خدا را دوست داریم، نکند کاذبیم. امام زمان دوست داریم، کاذبیم. قرآن را دوست داریم، کاذبیم .«أن یَدَّعی بِا زعمِه‌ی أنَّهُ یَرجِعَ الله کَذبَ وَ العظیم» «کُلُّ خَوفِ مُحقّقٍ إلّا خَوفِ الله»[[42]](#footnote-42) چرا هر کسی ازش می ترسید راستی ازش می ترسید اگر بترسید فردا شلاق می‌زنند و زندان می کنند می ترسید چرا از جهنم نمی ترسید « کُلُّ خَوفِ مُحقّقٍ إلّا خَوفِ الله عَزَّ وَ جَلَّ فَإنَّهُ مَعلول» چرا در همه ادعاها ما صادقیم ولی در ادعای به خدا و اولیای خدا کاذب آمده ایم باز مولای ما فریادشان بلند «عِبادَ الله الله الله فی أعَزِّ أنفُسِ عَلَیهِم وَ أحَبَّها إلَیکُم»[[43]](#footnote-43) «ای بندگان خدا خدا را خدا را بترسید درباره عزیزترین کسان تان» آقا شما که دلسوزی این همه به حال مردم و دیگر آنچه را به حال خودتان دلتان نمی سوزد به حال خودتون جان شما. شما چقدر عیادت مریض کرده‌اید به قول مرحوم آقا شیخ جعفر شوشتری چقدر شما عیادت مریض رفته اید چرا این مریضه خدا را عیادت نمیکنید خودتان مریضید جانتان مریضه اگر بشنوید یه کسی سرطان جسمی گرفته گاه ناله میکنید ناراحت میشوید روح سرطان گرفته بیماری های جذام سخت گرفته. خوب چرا به عیادت این مریض نمی روید. چقدر شما محتضر را به حال قبله کرده اید چرا خودتون رو به قبله نمی کنید چون شما محتضر نیستید می‌ترسید نزدیک تون نزدیکه. به همین زودی جان به لب میرسه محتضر می شوید چرا تا به حال خودتون را رو به قبله نکرده اید می گویید چقدر شما نماز میت خوانده اید می گفتید «اللهُمَّ لا نَعلمُ إلّا خَیرا» تا باحال به خود گفته اید «اللهُمَّ لا نَعلمُ إنّی إلّا خَیرا» خدایا از خودم جز خیر سراغ ندارم میتونم بگم منی که درباره خودم نمی‌توانم بگویم چه طور درباره مردم می گویم «لا نَعلمُ مِنهُ إلّا خَیرا» آدم به خودش بگوید «لا نَعلمُ مِنّی إلّا خَیرا» از خودم جز خیر سراغ ندارم. شما به زیارت اهل قبور می روید «ألسَّلامُ عَلَیکُم یا أهلَ القُبور» می‌گوید شما رفتی چه کردید اونها هم حرفی دارند می شود بشنوید صدای آن ها رااینها می‌گویند ما رفتیم ولی به زودی شما هم مثل ما گرفتار خواهید شد ما الان تو آتیش میسوزیم ما را زنجیر کرده اند در غل و زنجیریم شما هم به زودی اینجا می رسید اونها صدا می کنند ای پسر های ما ای دختر های ما اینقدر ما زحمت کشیدیم برای شما جمع کرده ایم و حالا آمده ایم به استخوانی که جلوی سگ می‌اندازید ما محتاجیم چقدر شما اسراف می کنید چقدر شما تبذیر می کنید چه قدر نعمت های خدا را توی سطل آشغال میریزید به همین آب محتاج خواهید شدآیا نمی‌شود که شما یاد خدا برزخ و قیامت باشید می گوید که داد می زدند ای مسیحی های بی مروت شما مسیح ما هستید ما به شما اعتماد کردیم این همه جمع کردیم به شما سپردیم حال انتظار داریم که شما همه را خوردید پای مال کردید از بین بردید آیا میشود صدای اونها هم به گوش ما برسد که به زودی هم شما هم به ما ملحق می شوید این گرفتاری ها که آخر هم خواهد آمد این همه آیات قرآن است که «لو أنزَلناهُ رأَیتَهُ خاشِعاً مُتَصَّدِعاً مِن خَشیَةِ الله»[[44]](#footnote-44) «اگر این قران را بر کوه نازل کنیم کوه را دگرگون میکند» «وَ قَسَت قُلوبُهُم مِن بَعدِ ذلکَ فَالحِجارة» قلب ها چنان سنگین بشود قساوت بگیرد که هیچ آیه قرآن در آن اثر نکند .دیروز هم روز شهادت حضرت حمزه بود در جنگ احد خب چقدر اونها فداکاری کرده اند چقدر ایثار کردند تا اینکه این جین به دست ما رسیده پیغمبر اکرم در جنگ احد خیلی زجر کشید این مردم بی حیا و بی شرم و رو شمشیر زدن بر بدن پیغمبر اکرم، دندان شکستند، پیشانی زخم شد، حضرت حمزه را جوری به شهادت رساندند که وقتی پیغمبر اکرم جسدش آمد فرمود که من در هیچ جا نه ایستاده‌ام که خشمم را بی افکند جز اینجا. اینجا جایی است که بر خشم من زیاد بود. خیلی ناراحت شدم دلش به درد آمده از نحوه شهادت حضرت حمزه علیه السلام بعد هم گفتند که خواهر بیاید کنار جسد برادرش، سفیه خواست بیاید جسد برادرش را ببیند رسول اکرم اول اجازه نمیدادند که خواهر برادر را به اون کیفیت ببیندکه بینی اش کوبیده اند لبهایش بریده اند شکم را دریده اند جگرش را بیرون کشیده اند راضی نمیشد بعد گفت میایم و ناراحتی نمی‌بینم فرمودند عبا را ،عبای خودشون را انداختند روی جسد حمزه به مقدار از علف ها چیدند آوردند بغلش رو پوشاندند که خواهر نبیند برادر را به اون کیفیتو «یا رَسولَ الله» زینب کبری دختر شما هم کنار بدن برادر. اما دید برادر سر در بدن ندارد اینقدر زخم بر بدن هست که اصلا جای بوسیدن ندارد.

1. انعام،151 [↑](#footnote-ref-1)
2. انعام، 151 [↑](#footnote-ref-2)
3. همان [↑](#footnote-ref-3)
4. انعام،152 [↑](#footnote-ref-4)
5. همان [↑](#footnote-ref-5)
6. همان [↑](#footnote-ref-6)
7. بقره، 286 [↑](#footnote-ref-7)
8. انعام،152 [↑](#footnote-ref-8)
9. همان [↑](#footnote-ref-9)
10. بقره،284 [↑](#footnote-ref-10)
11. انعام، 152 [↑](#footnote-ref-11)
12. یس، 60 [↑](#footnote-ref-12)
13. اعراف، 172 [↑](#footnote-ref-13)
14. همان [↑](#footnote-ref-14)
15. نهج البلاغه؛ مکارم شیرازی جلد 1، صفحه 215 [↑](#footnote-ref-15)
16. مائده، 9 [↑](#footnote-ref-16)
17. 72، توبه [↑](#footnote-ref-17)
18. بقره، 40 [↑](#footnote-ref-18)
19. کافی، جلد 2، صفحه 290 [↑](#footnote-ref-19)
20. همان [↑](#footnote-ref-20)
21. توبه، 4 [↑](#footnote-ref-21)
22. نساء، 89 [↑](#footnote-ref-22)
23. توبه، 4 [↑](#footnote-ref-23)
24. نهج البلاغه، جلد 1، صفحه 83 [↑](#footnote-ref-24)
25. نهج البلغه، خطبه 41 [↑](#footnote-ref-25)
26. همان [↑](#footnote-ref-26)
27. همان [↑](#footnote-ref-27)
28. نهج البلاغه، خطبه 200؛ اصول کافی جلد 2،صفحه 338 [↑](#footnote-ref-28)
29. همان [↑](#footnote-ref-29)
30. همان [↑](#footnote-ref-30)
31. آل عمران، 77 [↑](#footnote-ref-31)
32. همان [↑](#footnote-ref-32)
33. کافی، جلد2، صفحه 435 [↑](#footnote-ref-33)
34. بقره، 224 [↑](#footnote-ref-34)
35. کافی، جلد2، صفحه 435 [↑](#footnote-ref-35)
36. مجموعه ورّام، جلد 2، صفحه 267 [↑](#footnote-ref-36)
37. مستدرک الوسائل، نوری، جلد 17، صفحه 368 [↑](#footnote-ref-37)
38. انعام، 152 [↑](#footnote-ref-38)
39. انعام، 153 [↑](#footnote-ref-39)
40. نهج البلغهريا، خطبه 16 [↑](#footnote-ref-40)
41. نهج البلاغه، خطبه 60 [↑](#footnote-ref-41)
42. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه 159، فراز 8 [↑](#footnote-ref-42)
43. نهج الباغه، خطبه 156 [↑](#footnote-ref-43)
44. حشر، 24 [↑](#footnote-ref-44)